

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که حالا به مناسبت کلام شیخ یک مقداری از بحث مکاسب خارج شدیم، آقایان بحثی را مطرح کردند که این از قبل هم مطرح بوده به عنوان این که موصی له قبل از موصی فوت بکند و من فعلا روایتش را از جامع الاحادیث می خوانم، همین مطلب را مرحوم صاحب وسائل دارد یعنی صاحب وسائل هم همین بحث را دارد.

در کتاب جامع الاحادیث در جلد ۲۴ صفحه ۳۲۸ تا ۳۳۰ باب ۶۰ از وصایا در باب ۶۰ ایشان آوردند و مجموعا ایشان هفت تا روایت را در این باب نقل کردند که بعضی هایش مثل دعائم کلا صاحب وسائل از آن نقل نکرده، یکی هم از تفسیر عیاشی نقل کردند که تفسیر عیاشی را صاحب وسائل اعتماد کرده اما اینجا استخراج نکرده، این را کرارا عرض کردم صاحب وسائل برای عده ای از کتب استخراج کرده اما آن ها را کامل روایتش را نیاورده، اگر بنا بود مستدرک نوشته بشود اینها، مثلا از کامل الزیارات به طور کامل نقل نمی کند، از این نوادر که به اسم نوادر احمد اشعری ایشان به خط خودشان استنتاج فرمودند ایشان نقل نمی کند، این را دارد مثلا عیاشی را، اینجا با این که عیاشی را دارد و از عیاشی نقل می کند این را ایشان مرحوم صاحب وسائل این عادت را دارد که از کتب گاهی، چرا از مثل کافی و فقیه و تهذیب اینها را کامل دارد و حتی کتاب امالی صدوق اگر کامل داشته باشد و به درد فقه بخورد چرا.

حدیث اولی که در مانحن فیه نقل کرده همین حدیثی بود که دیروز از جواهر خواندیم، این حدیث از محمد ابن قیس است عن ابی جعفر علیه السلام قال قضی امیرالمومنین که دیروز توضیحاتش گذشت که این جزء قضایای امیرالمومنین است. ما دیروز مطلبی را عرض کردیم که محمد ابن قیس در کتاب کافی آمده به این صورت و آقایان گفتند مشترک است، این را شاید مثلا تعجب بکنید. این تقریبا از همان اوائلی که مباحث رجالی و تقسیم حدیث و توثیق حدیث و ارزیابی حدیث شروع شد از همان اوائل این مشکل پیش آمد. من دیشب کتاب مختلف علامه رحمه الله را نگاه می کردم دیدم علامه در همین جا در همین حدیث محمد ابن قیس در مختلف در جلد هفت

نوشته و محمد ابن قیس مقولٌ علی کثیرین علی جماعةٌ احدثهم ضعیفٌ و يمكن أن تكون هذه الرواية، خیلی عجیب است یعنی همان محمد ابن قیسی که نجاشی آخر آورده عن الصادق علیه السلام و گفته ضعیفٌ، ایشان نوشته یکیشان ضعیف است و این ممکن است که این روایت حتی از او باشد، غرض می خواهم این نکته را عرض بکنم که اگر یادتان باشد ما به یک مناسبتی که صاحب جواهر فرمود محمد ابن قیس الثقة، به روایت عاصم ابن حمید الی آخره، عبارت جواهر را اگر دیروز خواندیم می خواستم بگویم اشاره به این است چون از وقتی که مباحث سندی مطرح شد این اشکال آمد که محمد ابن قیس چهار تاست، یکیش ضعیف است. من عرض کردم یک مطالبی هست که اینها دائماً در ذهن آقایان مخصوصاً در مباحث تخصصی فقه باید همیشه حاضر باشد، این که می گویند علامه اولین کسی است که حدیث را به چهار قسم تقسیم کرد درست است، اول من قسم الاحادیث لکن نکات دیگر هم در کلام علامه هست، فقط منحصر به این نیست، به چهار قسم تقسیم کرد و یک نوع معیار برای حجیت یعنی حجیت تعبدی، یک تقسیم، دو معیار برای حجیت تعبدی و به این نحو که حدیث صحیح معتبر است مطلقاً، حدیث حسن معتبر است اگر معارض نداشت، حدیث موثق هم معتبر نیست مگر آن شخصی که غیر امامی است جزء اجلا باشد، این سه تا مبناست یعنی این طور نیست که خیال بکنید این تقسیم احادیث اولش به علامه، چیزهای دیگر هم هست که اولش در این مطلب علامه مبدع این کار است پس غیر از آن این که ارزیابی بکند حدیث کدام حجت است و کدام حجت نیست و عده ای از احادیث را هم ضعیف قرار داد که عرض کردیم طبق این قانون ایشان خیلی از احادیث کلینی یا شیخ طوسی یا فقیه ضعیف بوده، اصلاً کلاً طبق این تقسیم جزء ضعیف حساب می شده لذا مباحث بعدی که بعضی از اصحاب آوردند دور بر همین کار دوم علامه هم بود.

راجع به این موثق تازگی، شاید یکی دو ماه پیش من دیدم، من تا حالا خیال می کردم علامه موثق را قبول ندارد، مثل صاحب مدارک، صاحب مدارک قبول ندارد، هیچ فرقی هم نمی گذارد. بله در مدارک یک جا ظاهراً یک بار به خبری که ابن فضال نقل کرده اعتماد کرده و إلا به طور کلی قبول ندارد اما از علامه خودم ندیدم، یادم نمی آید، شاید هم همین تازگی در عبارت ایشان که ایشان همین جا چون روایت موثق دارد در موثقش اشکال نمی کند، همین جا داریم لکن در موثقش اشکال نمی کند.

پس:

۱. تنويع حديث بود،

۲. دو: دسته بندی این حدیث به لحاظ اعتبار، کدام معتبر است و کدام معتبر نیست،

۳. سه: طرح مباحث حجیت تعبدي خبر که ما حجیت تعبدي داریم، معیار داریم که معیارش را عرض کردیم،

۴. چهار: طرح مباحث رجالی به حیثی که دیگر مباحث رجالی را ایشان از مباحث فهرستی جدا کرد، نکته مهم این است یعنی

ایشان کتاب رجال که نوشت مباحث رجالی نجاشی را هم اینجا آورد، دیگر مباحث فهرستی نجاشی را کلاً نیاورد. آنچه که از

افراد آورد بحث رجالی آورد، این حالت در شیعه از زمان علامه شروع شد. البته قبلش ابن داوود هم این کار را کرده، اما ابن

داوود چون شخصیت جامع علامه را نداشت کار او پیشرفتی نکرد اما کار علامه پیشرفت کرد. حتی مثلاً مرحوم صاحب وسائل

یا صاحب مدارک می گوید باید موثق به عدلین باشد، می گوید وثقه النجاشی و العلامة، حالا علامه هم از نجاشی گرفته، دو

تا حساب کرده، این را به عنوان دو تا معدل حساب کرده. حالا شاید به این مبنا که به هر حال علامه به کلام نجاشی اعتقاد

پیدا کرده و قبول کرده.

به هر حال این هم مطلب دیگری بود که علامه شروع کرد که قبل از علامه نبود، مطلب دیگری که علامه شروع کرد که قبل از علامه

نبود تطبیق این مباحث در فقه بود، در احادیث فقهیه بود، این هم قبل از علامه نبود. ما اولین کسی که داریم که می گوید این صحیح

است یا صحیح نیست یا مثلاً این موثق است این در حقیقت علامه است.

آن وقت در این جا وقتی به این خبر رسیده خبر محمد ابن قیس به این نتیجه رسیده که این خبر ضعیف است چون محمد ابن قیس مقول،

تعبیر مقول دارد، مقول علی جماعه کثیرین احدهم ضعیف و لعل هذه الروایه من جهته، من قبله، منه، همچنین تعبیری دارد. علی ای حال

آن شا الله تعالی روشن شد که این کار هم کار علامه بوده یعنی اولین، آن وقت این که مرحوم صاحب جواهر شما حساب بکنید، از قرن

هشتم در فقه شیعه این آمد که این حدیث مشکل دارد، از وقتی که درست مبانی رجالی شد در قدمای اصحاب در قرن چهارم و پنجم

این احادیث محمد ابن قیس چون فهرستی بود قبول شده بود اما از قرن هشتم چون بحث رجالی مطرح شد و لذا باز رجالی ها آمدند بحث دیگری مطرح کردند در مقابل علامه که درست است مشترک هست اما این روایت ظاهرا آن ثقه است چون عاصم ابن حمید دارد، از آن ضعیف نیست، یک عده هم آمدند گفتند از آن ضعیف باشد یا نباشد، از آن ضعیف هم باشد و حدیث سندش ضعیف باشد چون اصحاب عمل کردند ما قبول می کنیم، روشن شد چی می خواهیم بگوییم؟

این که اعلم الناس اعلم باختلافهم، این که کسی خوب یعنی این ریشه های تفکری که در این مدت آمده. پس این حدیث در قرن چهارم آمده کتاب کلینی، روشن شد؟ در قرن چهارم اولش آمده، آخر قرن چهارم در صدوق آمده، قرن پنجم آمده، در قرن هشتم که این حالت جدید در فقه شیعه پیدا شد گفتند این حدیث قابل اعتماد نیست چون محمد ابن قیس مشترک است.

این تخریب نیست، این که بیاید بگوید ما روایت ثقه را قبول می کنیم مشترک را قبول نمی کنیم این خودش یکمی عقلانی هم هست، کار بدی نیست، اما مشکل سر چیست؟ معلوماتتان کم است، وقتی معلومات کم بود با معلومات کم، اطلاعات کم، کاری که نشده، سابقه نداشته، سه قرن بر آن گذشته، کاری که سابقه نداشته بخواهید یک دفعه شروع بکنید و آن سه قرن قبلی را آن چه که قبلا بوده، یعنی قرن چهارم، پنجم، در صد و پنجاه شصت سال این مطلب جا افتاده این را با یک امکاناتی که کتاب خلاصه الاقوال شماسست، یک کتابی کوچکی در رجال است این کتاب هم تازه نصفش قابل قبول است، نصفش موثق است آنهایی که می شود قبول کرد و نصفش را نمی شود قبول کرد، شما با این کتاب حرف بدی نیست، با این مقدار کار نمی شود انجام داد مضافا که اصلا روش را عوض کردید، و لذا ما عرض کردیم در این روش جدید اصلا دیگه بحث مصنفات و اصول مطرح نیست، اصلا حالا بعضی از آقایان مطرح می کنند نمی دانند کسانی که دنبال رجال رفتند و لذا به ذهن ما این طور می آید از زمان شیخ طوسی به بعد دیگه بحث تقسیم مصنفات و اصول از بین رفت، ما اصول را تقریبا تا زمان حضرت رضا داریم یعنی یکی از راویان ما که در آن زمان مثلا بیست و خرده ای سالش بوده به ایشان کلمه اصول نسبت داده شده، احمد ابن هلال، تا زمان شیخ طوسی، عرض کردیم اصطلاح اصول مصنفات را هم قمی ها داشتند و هم بغدادی ها، همین اخیرا عرض کردم این اصطلاح اصول مصنفات یکی از زیر مجموعه های بحث فهرستی است، از مجموعه های

تحلیل فهرستی است، در تحلیل فهرستی بین اصول و مصنفات فرق می گذاشتند و لذا از وقتی که تحلیل فهرستی به فراموشی سپرده شد و رسماً دیگه تحلیل رجالی، چرا می گویم رسماً؟ کلمه رسماً را توضیح بدهم، چون شیخ طوسی هدفش این بود که تحلیل رجالی را بیاورد اما کارش خیلی واضح نیست، علامه تحلیل رجالی آورده اما کارش واضح است، معیاربندی کرد،

پرسش: یعنی کلمه اصل آن جا دارد که می گوید أنا أحبس کتاب حدیث فی الصلوٰۃ

آیت الله مددی: باز شیخ دارد که و هذه الكتب كلها تعد الاصول، کتاب صلوٰۃ است، نجاشی این را ندارد، الان شما حدیث را بیاورید، شیخ می گوید کتب حریر همه اش جزء اصول است، نجاشی این را نمی گوید. دقت کردید؟

پرسش: اصلاً تعریف جامعی در رابطه با اصول خود شیخ طوسی آورده؟ که آقایان این طوری گفتند

آیت الله مددی: نه، جا افتاده بوده اما تعریف نه، مثل کتب اربعه، کتب اربعه را به یک سنی بگویند چهار تا کتاب چیست؟ اصلاً کلمه کتب اربعه به کله اش نخورده، نمی فهمد کتب اربعه یعنی چه

پس دقت بفرمایید الان شما نگاه بکنید مثلاً آقای خوئی یک حدیثی که در خصال باشد بررسی سندی می کند، حدیثی در فقیه باشد هم بررسی سندی می کند، فرق نمی کند، در کافی باشد بررسی سندی می کند، در علل الشرائع باشد بررسی سندی، آقای خوئی هیچ فرقی بین اصول و مصنفات نمی گذارد، نه آقای خوئی، از زمان علامه به بعد، نمی خواهم بگویم آقای خوئی اشکال به آقای خوئی، هر کسی وارد بحث رجالی شده دیگه آن بحث را کنار زدند و سند را ملاحظه کردند، حالا این جزء اصول بوده یا جزء مصنفات بوده به این دیگه اعتنا نداشتند، حالا چراییش را ما درست نمی دانیم چرا اما ما بعد از شیخ طوسی دیگه این را نمی بینیم، این که شیخ طوسی اجمالاً مباحث رجالی را هم مطرح کرده جای بحث نیست اما این که رسماً در حوزه جا بیفتد نه، از زمان علامه جا افتاد و لذا این قدر از زمان علامه حتی آنهایی که به قول شما می گویند اصل بودند و به مبانی رجالی اعتقاد ندارند و به ارزیابی حدیث به لحاظ رجال اعتقاد ندارند می گویند صحیحه فلان، موثقه فلان لکن می گوید به آن عمل نمی کنیم چون اصحاب عمل نمی کنند، ببینید باز هم تعبیر صحیحه می کند، این منشا این شده که بعضی ها آمدند گفتند تو که صحیحه می گویی چرا عمل نمی کنی؟ خب بیخود، اعراض اصحاب چه

تاثیری دارد؟ این نباید اصلاً بگوید صحیح یعنی می خواهم بگویم این قدر متأثر به رجالد که حتی آنهایی هم که قبول ندارند باز این اصطلاحات را بکار بردند و منشا گیر آنها شده، می گوید هذا الخبر ضعيفٌ لكن عمل به الاصحاب، خب می گویند چرا به خبر ضعیف عمل می کنی؟ این چجور اجتهادی است که به خبر ضعیف؟! نکته را دقت فرمودید؟

می خواهم بگویم این قدر این اصطلاحات رجالی و مبنای رجالی جا افتاد حتی آنهایی هم که اصلاً صراحتاً، کراراً و مراً می گویند ما این مبانی را قبول نداریم باز تعابیر را من حیث لا يشعر دارند، نمی گویند هذا الحديث و إن كان رواه بحسب الظاهر ثقات لكن این مشکل داشته، بلکه مرحوم نائینی می گوید كلما ازداد صحةً ازداد وهناً، یعنی هر قدر سندش خیلی صحیح اعلائی هم باشد می بینیم اصحاب عمل نکردند مشکل خیلی زیاد است، از آن ور این که با این صحت سند بالا رفته و باز هم اصحاب عمل نکردند این حتماً مشککش بالاست، این وهنیتش خیلی بالاست و قبول نکردنش خیلی شدید است.

حالا به هر حال ان شا الله تعالی روشن شد، پس علامه در حقیقت آن مطلبی را که من دیروز گفتم تصادفاً دیشب مختلف را نگاه کردم گفتم عجب! من خیال نمی کردم علامه گفته باشد، دیدم همین جا در همین حدیث دارد و محمد ابن قیس مَقُولٌ علی جماعةٍ اَحدَهُم ضعیفٌ و اعجب این است و لعل هذا الروایة، این دیگه اعراض این مسئله و به نظرم آن محمد ابن قیس ضعیف هم نجاشی که شما دیروز خواندید روی عن الصادق علیه السلام، عن ابی عبدالله، این جا عن الباقر به قول صاحب جواهر، غرض عبارت جواهر هم روشن شد یعنی جواهر که در قرن سیزدهم است از قرن هشتم که مباحث رجالی مثل محمد ابن قیس مطرح شد سعی کردند جواب بدهند این حصیله جواب این پنج شش قرن وسط است، از قرن هشتم تا قرن سیزدهم، در قرن سیزدهم البته دیگران هم گفتند نمی خواهم بگویم فقط جواهر گفته، اشتباه نشود، این می خواهد این مطلبی را که الان است، این اصلاً قبل از علامه مطرح نبوده، یک مطلب از زمان علامه، آن وقت اصحاب سعی کردند یا بگویند منجر به عمل اصحاب است یا بگویند ما قرینه داریم که تعیین می کند، تمیز مشترکات دادند، بنده سراپا تقصیر برای اولین بار بعد از این نزاعی که پیدا شده که از زمان علامه دیگه نزاعش به حدیث هم رسیده عرض کردیم آقا اصلاً چنین چیزی نیست، ما چهار تا نداریم، همه اش یک نفر است و آن محمد ابن قیس بجلی است، آن دو تا راوی اند و اصلاً روایتش را کلاً

نداریم لذا هم نجاشی برای آنها عنوان نزده، آنی که عنوان زده آن سنی است، تازه معلوماتی هم که نجاشی نوشته در این جا خدشه دار است، دیگه وارد آن بحث نمی شویم. مدنی بود، اصلا اسدی شاید بنی اسد هم نبود، حالا به هر حال مشکلاتی است، من چون نمی خواهم وارد آن بحث بشوم، این را برای اولین بار، شاید من ندیدم، شاید از کس دیگه ندیدم، شاید هم نوشتند چاپ هم شده باشد من خبر ندارم. عرض کردیم چهار تا نیست، یک نفر است و آن محمد ابن قیس بجلی است، آن هم اگر کتابی مال او باشد جمع آوری نباشد کتابُ فیه قضایا امیرالمومنین و انصاف قصه خیلی ما از مرحوم نجاشی گله داریم در بعضی از کارها، من جمله اینجا، خب چرا برای ایشان شما عنوان زدید؟ الان ما خیلی کتب اهل سنت داریم قضایا امیرالمومنین دارد، پس برداریم آنها را هم بیاوریم؟! اگر بنا بشود معیار این باشد که در کتابش چند تا از قضایای امیرالمومنین را از طریق اهل بیت نقل کند خب غیر از ایشان هم که هستند پس برداریم آن کتابها را هم بیاوریم، از مرحوم نجاشی رضوان الله تعالی علیه خیلی تعجب است که خریط این صناعت هستند، واقعا هم من کرارا عرض کردم اگر مطلبی راجع به نجاشی می گوئیم این اعتقاد من است بعد از فحص و بحث است، نه این که دیگران گفتند، تقلید نمی گویم، واقعا فوق العاده است، واقعا کتاب شناس بزرگی است، خصوصا چون تضلعی در انساب دارد جلوی خیلی خلط ها را می تواند بگیرد، چون این خلط انساب هم در رجال و بعدها در فهرست باز موثر بوده، خلط انساب و ایشان چون اصلا نسابه است، له کتاب فی انساب العرب، انصافا یک مزایایی دارد که منحصر به ایشان است، عبارات ایشان دقیق است، اختیار طرق و اجازات، بعضی جاهایش فوق العاده دقیق است، فوق العاده با دقت نظر است اما انصافا خب بالاخره بشر بشر است، و الانسان محل السهو و النسیان، اشتباهات هم دارد، یکی از اشتباهاتی که دارد، یعنی اشتباه به معنای این که به نظر ما ای کاش این کار را نمی کرد، حالا به ایشان احترام می کنیم و اشتباه هم نمی گوئیم و آن این که یک سنی و کتابش به خاطر این که چند بار از امام صادق و امام باقر نقل کرده از قضایای امیرالمومنین، این را جزء مصنفات شیعه آوردن انصافا خیلی همچین به ذهن می آید که، مصنفات اصحاب آوردن، آن هم قاص عمر ابن عبدالعزیز و کان خصیصا دارد، اصلا شما دیروز بعضی از عبارات اهل سنت خواندید اصلا معروف بوده به قاص عمر ابن عبدالعزیز، اصلا معروف به قاص عمر ابن عبدالعزیز است، کاش که ایشان به جای خصیصا بعمر ابن عبدالعزیز می گفت قاص عمر ابن عبدالعزیز،

یک شخص معروفی است به عنوان همدم و مشاور و قصه پردازی می کرد برای عمر ابن عبدالعزیز، تاریخ را برای او می گفت، این هم

راجع به این قسمت

پس بنابراین به نظر ما در روایات ما آن آقا که اصلاً وجود ندارد، این دو نفر هم راوی هستند و فعلاً ما از آنها روایت نداریم و اصلاً

صاحب کتاب نیستند، بلکه راجع به کتاب محمد ابن قیس مشکلات دیگری مطرح است آن چیز دیگری است، آن بحث دیگری است، این

راجع به این.

پس سند حدیث کما قال مشهور اصحاب ما صحیح است، تاریخ حدیث هم واضح است و به این معنا بوده، چون من الان راجع به این

کتاب مثلاً شاید یک درصد معلوماتی را که سابقاً بحث کردیم مطرح کردم، ما در این مسئله زیاد صحبت کردیم، شواهد را به دست

دادیم و عرض کردیم هنوز هم برای ما خیلی روشن نیست، خیلی خیلی روشن نیست، تقریباً این کتاب از زمان امام صادق بین شیعه

مهجور می شود، این را هم ندیدیم کسی، تا زمان امام باقر، البته این کتاب خودش در حین تولدش مشکل ساز بوده، چرا؟ چون کتاب

در کوفه تولد پیدا کرده، بعدها مثلاً از امام سجاد راجع به این کتاب ما چیزی نداریم، اولین امامی که راجع به این کتاب است امام باقر

است یعنی معلوم است که بعدها این کتاب را به مدینه آوردند و امام باقر یک جا داریم، یک جاست، در جلد هفده وسائل است، کیف

أقول هذا و فی کتاب علی، ظاهراً از این جایی است که امام باقر شروع می کند که این کتاب مشکل دارد، یک حدیث نسبتاً مفصلی

است شاید نصف صفحه باشد کمتر یا بیشتر.

یکی از حضار: این که من از کافی می بینم، و قال نعم و فی کتاب علی لا یلبس طیلسان

آیت الله مددی: نه کیف أقول هذا، یعنی کانما امام می فرماید مطلب این است اما در کتاب علی این طور آمده، کیف اقول هذا و فی

کتاب علی کذا

و عرض کردیم از زمان امام صادق دیگه از این کتاب تقریباً چیزی نیست، آن چه هم که هست

یکی از حضار: و لکن کیف اصنع أو اقول هذا و فی کتاب علی

آیت الله مددی: همین، این روایت مفصل است

این یک مطلب را امام می فرمایند بعد می گوید و لکن کیف أقول هذا و فی کتاب علی، حالا بعد مراجعه بفرمایید

آن وقت به نظر ما این طور می آید این کتاب تدریجا از زمان امام صادق مهجور شده، در اجازات شیعه هست اما انصافا مهجور شده و در قرن چهارم در طبقه مابین کلینی و صدوق که قاضی نعمان باشد این کتاب پیشش بوده و از آن نقل کرده، چه در دعائم و چه در ساله ایضاح، لکن در رساله ایضاح دو سند به آن داده، یکیش هم ما داریم یعنی پیش شیخ طوسی و اینها هست، حالا دیگه وارد آن بحث نمی خواهم بشوم.

پیش قاضی نعمان بوده و از یک عبارتی معلوم می شود که عبدالله محض، عبدالله ابن حسن این را کتاب علی می دانسته و زیدی ها به این کتاب عمل می کردند، این هم جزء معلوماتی است، یعنی به اصطلاح به عنوان کتاب علی عبدالله محض این کتاب را می شناخته، در اهل بیت امام باقر، امام صادق، موسی ابن جعفر کتاب علی کتاب مخفی بوده، علنی نبوده و رمز امامت بوده، این کتاب رمز امامت نبوده. روشن شد؟ این رمز امامت نبوده، آن کتاب علی و فی صحیفه علی و فی کتاب علی، آنی که امام صادق می گوید، آن پیش امام بوده، امام از آن نقل کرده و به بعضی از افراد هم نشان داده اما پخش نشده، آن کتاب پخش نشده اما این کتاب به عکس، اصلا تولدش در مدینه نیست، در کوفه است، یعنی در آن سه سالی که امیرالمومنین در کوفه بودند، حالا آیا آن وقت نوشته شده؟ یا مثلا توسط در سال های ۵۰، ۶۰ شاگردان حضرت نوشتند؟ مثلا مرحوم نجاشی ابتدا به ابورافع نسبت داده لکن در عده ای به عبیدالله پسر ایشان، در عده ای به عبیدالله نوه ایشان، اصلا این جا خیلی ابهام داد. به هر حال ما قسمت هایی از این کتاب را و متفرقات از این کتاب داریم و توضیحاتی را مفصل عرض کردیم، حالا الان دیگه حال صحبتش را نداریم.

قال قضی امیرالمومنین، این واضح است و قال من اوصی لاحد شاهدا کان أو غائبا، این دو مرتبه همان حکم تکرار شده، ما دیروز احتمال دادیم که این و قال یعنی قال الباقر علیه السلام، یعنی بعبارة اخری چون در سوال او این بود فی رجل اوصی لأخر و الموصی له غائب فتوفی الذی اوصی له قبل الموصی، این یک احتمالی بوده، خوب دقت بکنید، توفی موصی له یعنی بعد از این که وصیت کرد معلوم

.....
شده آن مرده، البته خلاف ظاهر است، حالا اگر این فرض باشد برای شخص غائبی وصیت کرد بعد معلوم شد مرده، این وصیت اصلاً باطل است چون باید موصی له حی باشد.

پس بنابراین باید فرض سوال را به این بگیریم که وفات موصی له بعد از وصیت بوده، پس در این روایت یک نکته مجمل است که وفات موصی له کی است؟ یک نکته هم مصرح به است که کان غائباً، البته وصف مفهوم ندارد اما خب وصف اشعاراً مائی دارد، در حد مفهوم نیست اما اشعاراً مائی دارد، این جا چون جنبه خبری دارد، دقت کردید؟

احتمالاً امام باقر هم آن نکته مبهم را برداشتند و هم می خواستند بفرمایند فرقی نمی کند، شاهد و غائب ندارد، فرمودند من اوصی له شاهداً أو غائباً فتوفی الموصی له قبل، آن ابهام هم برداشته شد، وفات موصی له بعد از وصیت است، نه قبل از وصیت. اگر قبل از وصیت باشد آن وصیت باطل است.

بعد امام فرمود فالوصیة لوارث الذی اوصی له إلا أن یرجع الموصی فی وصیته قبل موته، موصی قبل از این که بمیرد برگردد. این یرجع فی وصیته بگوید نه من وصیت نمی کنم، از این وصیت برگشتم، این حکم ظاهری است یعنی معنای ظاهری عبارت، من همیشه عرض کردم ببینید یکی از نکات خیلی مهم در روایات و حتی در عبارات اهل سنت گاهی یک تعبیر می آید مراد یک معنای کنایی است، این هم یکی از کارهای مهم، إنا لا نعدّ رجلاً منکم فقیها حتی یعرف معاریض کلامنا، این ظاهرش این طور است این موصی در وصیتش برگردد، این ظاهرش، ممکن است مراد معنای کنایی باشد، آن معنای کنایی این است که إلا این که موصی نظرش روی شخص موصی له باشد، دیگه به ورثه نمی خواهد بدهد، یرجع کنایه از این باشد، می گوید من برای زید وصیت کردم برای زید، زید فوت کرد پسرش قائم مقام شد، من می خواهم مال پسر را، این را برای شخص آن قرار داده بودم لذا این مطلب الان در فقه ما آمده که اگر وصیت کرد برای یک شخصی و آن فوت کرد اگر مراد شخص آن باشد آن وصیت باطل می شود، این به جای این.

پرسش: ما از کجا بفهمیم شخص آن بوده؟

آیت الله مددی: خب یرجع فی وصیته. این کنایه باشد یرجع فی وصیته، روشن شد؟

پرسش: قرینه چیست؟

آیت الله مددی: چون يرجع فی وصیته، بگوئیم یک فهم عرفی است اگر رجع فی وصیته مراد پدر بود، ورثه مرادم نبود، عرض کردم آن معنای کنایی اگر خیلی واضح بود من صحبت نمی کردم، اگر به آن وضوح بود شما می گوئید قرینه می خواهد قرینه عرفی، به این معنا يرجع فی وصیته بگوئید مرادم خصوص والد بود، دلیلش؟ برگشت گفت به بچه ها ندهید، به ورثه ندهید، عرض کردم ما این را الان این اگر واضح بود که بحث نمی کردیم. الان در کتب فقهی ما این را دارد که اگر برای شخص آن قرار داد به ورثه نمی رسد، اگر برای شخص آن قرار داد لکن این مطلب را روایت نداریم، این ممکن است اشاره به آن باشد. اگر هم واضح بود اول زودتر، این یکمی ابهام دارد اما معنای لطیفی است، إلا أن يرجع فی وصیته کنایه باشد یعنی می خواسته بگوئید این فقط مال والد است، مال ورثه نیست و لذا رجع فی وصیته، این رجع فی وصیته کنایه از این که این اختصاص به والد دارد و لذا این فرع در این جا می آید، فرع این است که اگر برای شخصی وصیت کرد و گفت مراد من خصوص خود این است، فوت کرد باطل می شود. بگوئیم این مطلب را در فقه نوشتند، خوب دقت بکنید! در فقه متاخر ما آمده لکن توجه نشده، دلیلش این است إلا أن يرجع فی وصیته، لکن نه دلیل صریح بلکه دلیل کنائی، نه تعبیر صریح، رجع فی وصیته کنایه به این که مرادش خصوص والد بوده و لذا هم رجع فی وصیته، گفت به ورثه ندهید، من از این وصیتم برگشتم، برگشتم یعنی من می خواستم فقط پدر باشد، به پسرها نمی خواسته بدهد.

این را من گاهی اوقات احتمالات و بعضی مطالب را عرض می کنم این واقعا انصاف قصه در میان فقه شیعه ذهنیت فقیه خیلی متفته است، انصافا خیلی این نکات فقهی ای که در ظرافت های فقهی که تقریبا در زمان ما تقریبا از زمان وحید بهبهانی شروع شد خیلی ظرافت ها را هی کم و زیاد کردند، خود شیخ انصاری مقدار زیادی دارد و دیگران، خیلی لطافت ها پیدا شده، این جزء لطافت های فقهی است، ظرافت های فقهی یا به تعبیر امام، حالا من تعبیر قاصر خودم را دارم، این جزء معاریض کلام است إلا أن يرجع فی وصیته یعنی إلا این که تصریح بکند مراد من خصوص آن شخص بوده، این راجع به این روایتی که در مقام اصحاب ما ذکر کردند و شیخ هم ذکر کرده، این راجع به این.

إلا أن يرجع فی وصيته، بعد عبارت مقنعه را هم این کتاب آورده، عرض کردم مدتی در کتاب جامع الاحادیث در مقنع آن جایی که رؤی بود می آوردند، این درست است که مطلق فتاوی مقنع را آوردند حتی اگر به صورت رؤی نباشد، این جا فتواست و من اوصی إلى آخره شاهدها کان أم غائباً، این عین همان کلامی است که ما احتمال دادیم مال امام باقر باشد پس بنابراین این عبارت مال دو امام است، اولش مال امیرالمومنین است و آخرش مال امام باقر، این احتمال اول.

احتمال دوم چون این کتابی که مال ابورافع بوده یا عبیدالله بوده یا کس دیگری بوده این کتاب دارای سه بخش بوده، سنن، احکام و قضایا، سنن و احکام و قضایا، احتمال دیگر این است که آن قضی امیرالمومنین این از قسمت قضایا است، این دوم و قال علیه السلام یعنی قال امیرالمومنین در قسمت سنن، این عبارت سنن است که اینجا آورده است.

یعنی در حقیقت محمد ابن قیس باز از امام باقر از قسمت سنن نقل کرده، دیگه قضی نیست، قضا چه بوده؟ این قضا قضیه خارجی بوده اتفاق افتاده امام فرمود به ورثه بدهید، این در سنن این را به عنوان حکم آوردند در بخش سنن، روشن شد؟ پس بنابراین آنجا حکم کلی بوده ولی این جا تطبیقی بوده، آن وقت امام باقر هر دو بخش کتاب را تایید فرمودند، هم بخش سنن را تایید فرمودند یا احکام را، نمی دانیم در سنن بوده یا احکام، فعلاً نمی توانیم تشخیص بدهیم اما به هر حال چون خواهد آمد که، یعنی بعد خود من عرض می کنم نه این که خواهد آمد، ما در تحلیل تاریخی این مطلب خواهیم گفت این مطلب را از رسول الله نقل نکردند، وفات موصی له قبل از وفات موصی، در کتب اهل سنت هم اولین کسی که از او نقل شده امیرالمومنین است، در کتب ما هم امیرالمومنین است، چون از سنن پیغمبر نقل نکردند احتمالاً شاید در قسم احکام بوده، شاید امیرالمومنین مقید بودند که بگویند سن رسول الله و مکان من سننه، و قد سن رسول الله بكذا، این تعبیر به تعبیر حکم بیشتر می خورد پس یک احتمال این است که این کلام دوم مال امام باقر باشد، روشن شد؟ یک تعبیر هم به این می خورد که این تعبیر دوم مال خود همان کتاب احکام باشد، امام دو قسمت آن کتاب را برای محمد ابن قیس نقل فرمودند یعنی دو قسمتش را اجازه دادند و گفتند اینها درست است، یکی در بخش قضایا و یکی در بخش سنن.

یکی از حضار: و آن هم که فرمودید و وجدنا فی کتاب علی قال قال رسول الله.

آیت الله مددی: آهان، دقت کردید؟ روشن شد؟

پس دو احتمال رئیسی هست، حالا برگردیم، البته هنوز شروع نشده، حدیث شماره هفت همین باب در کتاب دعائم این طور دارد، عن

علی و ابی جعفر صلوات الله علیه أنهما قال.

پرسش: اصلاً کتاب را می فرماید املائی رسول الله است. و قال فی کتاب علی الذی هو املاء رسول الله

آیت الله مددی: بله خب عنوانش این است دیگه، عنوانش این است که املی رسول الله، سنّی ها هم دارند، در مصنف ابن ابی شیبّه است

که از ام سلمه نقل می کند که یک روز نوبت من بود پیغمبر در خانه من بودند علی ابن ابی طالب آن جا آمد یک پوست گوسفند

همراهش بود هی سوال می کرد پیغمبر می گفت و ایشان می نوشت تا این پوست پر شد

پرسش: همان جفر؟

آیت الله مددی: نه این جفر نیست،

پرسش: جفر هم پوست گوسفند است

آیت الله مددی: پوست بز است، این دارد که پوست گوسفند بود، الان هم کتابهایی که هست پوست گوسفند است، این قرآنهايي که

رسیده

آن وقت دقت بکنید در این شماره هفت این طور دارد، عن علی و ابی جعفر، ببینید دارد عن علی و ابی جعفر، احتمالاً این تایید می کند

احتمال اول من را که قال دوم مال ابوجعفر بوده و این یک چیز عجیبی است دعائم این قسمت را، چون دعائم کتاب علی پیشش بوده

یعنی کتاب قضایا و سنن پیشش بوده، در این کتاب یک سوال اول آمده، دقت کنید، قال فی رجل اوصی لرجل غائب بوصیه و مات

علی وصیته، وصیت کرد و فوت کرد، فنظر بعد ذلک فوجد الموصی له قد مات قبل الموصی، همانی که من گفتم، قال بطلت الوصیه.

روشن شد؟

و إن كان غائبا فاوصى له، ثم مات بعده، یا اوصی له ثم مات موصی بعده نُظِرَ فَإِنْ كَانَ قَدْ قَبِلَ الْوَصِيَّ فَهِيَ لَوَرَّثَتْهُ وَ إِنْ لَمْ يَقْبَلْهَا فَهِيَ لَوَرَّثَتْهُ الْمَوْصِي، این نشان می دهد آن کتاب علی مختلف بوده، یک نسخه پیش اسماعیلی ها بوده با این تفسیر و احتمالا همان تایید احتمال اول که هم از عن علی نقل شده و هم از امام باقر چون دارد عن علی و ابی جعفر، آن وقت اینجا مشکلی که درست کرد روشن شد یعنی دقیقا الان و خیلی هم عجیب است، ابی جعفر باشد باید بگوییم مال محمد ابن قیس باشد چون کتاب علی که در اختیار قاضی نعمان بوده همان مال ابورافع و عبید الله، هست، اسنادش در کتاب ایضاح ذکر شده، طریقش در رساله ایضاح ایشان آمده، البته ما هی بنا را بر این می گذاریم که رساله ایضاح مال قاضی نعمان باشد، عرض کردیم آن چه که ما الان داریم یک نسخه واحده در کل روی کره زمین است و آن هم مال آن مستشرق آلمانی است و در این نسخه، نسخه کاملا بدون حواشی است، بدون مقدمات و موخرات، هامش هیچی، الايضاح و بعد هم تمت، نه اولش و نه آخرش هیچ اسمی، شواهدی از این که از قاضی نعمان باشد و قرائت شده باشد و هیچی ندارد، انصافا این نسخه هیچی ندارد، اگر کسی بخواهد خدشه بکند جای خدشه است، بله من عرض کردم در این کتاب، کتابهایی را به افراد نسبت داده مثلا مسائل برای حلبی، در کتب ما نیامده اما در ایضاح آمده، این مطالب در معالم العلمای ابن شهر آشوب که یک مدتی هم برای ما مشکل بود، بعضی اسمها را در این معالم العلمای می دیدیم جای دیگه ندیده بودیم، الان دیدیم در ایضاح هست و بعینه در همین نسخه موجود است یعنی حتی ما احتمال دادیم این نسخه بعینها پیش ابن شهر آشوب بوده، همان نسخه ای که الان موجود است، البته تاریخش نمی خورد این قدر قدیم باشد، خطش هم نمی خورد، به هر حال این نسخه الان هیچ شواهدی دور و برش ندارد، شواهد نسخه ندارد و لکن انصافا این نسخه اگر مال قاضی نعمان باشد فوائد علمی به لحاظ فهرستی بسیار عالی دارد، بسیار بسیار عالی و این نشان می دهد که درست در زمانی که کلینی از این کتاب نقل نکرده کتاب قضا یا و سنن و صدوق در آخر قرن چهارم نقل نکرده، ایشان در میانه قرن چهارم نقل کرده، مابین صدوق و مابین کلینی، آیا نسخ کتاب مختلف بوده؟ آیا نقلی که محمد ابن قیس دارد، چون ابی جعفر دارد، در این کتاب قاضی نعمان ابی جعفر دارد، آن وقت فَإِنْ كَانَ قَدْ قَبِلَ الْوَصِيَّ فَهِيَ لَوَرَّثَتْهُ، این تعبیر را دارد و إِنْ لَمْ يَقْبَلْهَا فَهِيَ

.....
لورثه الموصی، این تفسیر هم بعینه در کتب اهل سنت آمده، این فتوا بعینه، به عین این فتوا، مشهور بین اهل سنت یعنی این اقوالی که بود چون افراد کمی را نقل کردند، مشهور این است که بطلت الوصیه، با موت باطل می شود، با موت موصی له باطل می شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين